

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۲ جنوری ۲۰۱۳

قابل توجه آقای "عزیز نعیمی"!

همکار نهایت عزیز، ضمن تقدیم درود های گرم و مبارزاتی، سپاسم را به خاطر مطالبی که نوشته بودید، ابراز می دارم، این که انسانهای دانشمند و متعهد پاسخدهی به "شبنامه نویس" و سایر فحاشان را حق این قلم می دانند، برایم نیروئی می بخشد تا کارم را باید بیشتر از پیش جدی گرفته، و بکوشم تا متناسب با انتظارات خوانندگان گرانقدر پورتال، آن را به انجام برسانم.

"نعیمی" عزیز!

هرچند نامه تان به ظاهر مختصر به نظر می خورد مگر مطالبی که در آن مطرح شده، آنقدر گسترده و عمیق بود که هرگاه خواسته باشم، چیزی در خور شأن آن نامه به جواب بنگارم به یقین چند بخش را شامل خواهد شد، از آن جایی که در مقطع کنونی با تأسف آن وقت را ندارم لذا، با اجازه فقط به سه نکته اندکی تماس می گیرم، امید این گزینش به معنای بی توجهی تلقی نشود.

در آن جایی که می نویسید:

«با تأسف به خصوص استاد عزیزم آقای "موسوی" اولین فردی بودند که به علت لنگ بودن پایم، من را "عزیز لنگ" صدا زده اند، تحمیل شده است»، بدون آن که با شما قصد مشاجره را داشته باشم، صمیمانه توقع می نمایم تا به عوض کلمه "اولین فردی"، "یکی از افرادی" را بگذارید، چه مطمئنم در زندگانی شخصی و تحصیلی تان قبل از من هم حتماً کسانی وجود داشته اند که نقص فیزیکی را به رخ تان نکشیده و شما را "عزیز" و یا هم "عزیزجان" صدا زده اند، ترسم از آن است که وقتی برای این قلم مقام "اولین فرد" اعطا می گردد، حق تقدم انسان دیگری ضایع نگردد. امید این توقع صمیمانه به مثابه انتقاد متقابل تلقی نگردد.

واما این که چرا من خلاف عادت سخیفی که بین برخی از مردم ما وجود دارد، نه تنها شما بلکه به هیچ کسی بابت ساختمان فزیزی آن نه امتیازی داده ام و نه هم مذمتی نموده ام، راستش را بخواهید برخاسته از اعتقادات فکری و نظری خودم می باشد، اعتقاداتی که اگر بگویم ریشه در مطالعات تاریخی داشته، انتخاب آگاهانه آن به نحوی در بسا مواقع این قلم را در تقابل با ارزش های حاکم جامعه قرار داده است، جهت توضیح مطلب به اختصار می توان نوشت: دوستانی که تاریخ را نه به خاطر پس دادن آن در روز امتحان، بلکه به منظور گرفتن انتباه لازم از آن برای زندگانی روزمره خوانده اند، حتماً به خاطر دارند، وقتی همه ما در صنوف متوسطه به غرض آشنائی با مدنیت های قدیمه تلاش می نمودیم، از دو دولت شهری در یونان قدیم بیشتر از همه سخن به میان می آمد: سپارت و آتن.

خلاف آتن که بیشتر با داشتن دانشمندان و فلاسفه شهرت یافته بود، سپارتی ها با جنگجویی و تسلط بر بیشتر سپورتهای مورد تعریف قرار گرفته، در ضمن خصوصیات آنها، یکی هم تذکر داده می شد که گویا آنها به سلامتی اطفال شان سخت علاقه مند بودند، آنهم در حدی که اطفال ناقص الخلقه و معیوب را از بین می بردند، خودم به یاد ندارم که وقتی چنان بحثی صورت می گرفت، استادی پا پیش نموده آن روحیه را زشت و غیر انسانی بداند، بلکه به صورت تلویحی با مشاهده برخی از تشابهات فرهنگی بین سپارتی ها و مردم سلحشور خود ما، از آن صفت زشت تعریف هم صورت می گرفت. حال اگر کدام استاد تاریخی به آن موضوع از منظری که اینک می خواند، برخورد نموده باشد، صمیمانه دستش را فشار می دهم، مگر با تأسف این قلم با وجود بهره بردن از استادان نهایت خوب و شریف، در این قسمت از آنها کمکی دریافت نداشته ام.

همین طرز تفکر ارجگذاری به ساختمان فیزیکی افراد که به صورت یک برخورد اجتماعی در یونان باستان آنهم در سپارت حیثیت یک "سنت پسندیده!!" اجتماعی را به خود گرفته بود، باز هم با تأسف در تمام فرهنگها چنان جایش را باز نمود و به یک معیار ارزشی بین جوامع مبدل گردید که در درازنای تاریخ کمتر شاعر، نویسنده، نقاش و یا هنرمند دیگری پیدا شد تا جرأت نموده به عوض زلفان طناب مانند یار، از سرکل وی یاد نماید و یا به عوض آن که قد بلند را معیار قرار داده معشوقه را به "سرو" تشبیه نماید، از قد کوتاهش به نیکویی یاد نموده آن را با نبات پست قامت "تندرا" مثال بزند. به همین سان چشم، ابرو، لب، دهان، بینی، رنگ جلد و تمام پیکر یک انسان آنقدر مورد توجه قرار گرفته و مورد ستایش قرار گرفته است که کمتر کسی بدین نکته توجه نموده است که وقتی ما این مشخصات را تعریف نموده به ستایش می گیریم، نقطه مقابل آن یعنی فردی که قد کوتاه، چشمان تنگ، بینی پهن، ابروهائی که به چشم دیده نمی شود، سرانجام سرکل و بی موی دارد، از اینهمه تعریف چه احساسی می تواند داشته باشد و چه بسا کمتر کسی متوجه شده و یا از خود پرسیده باشد که آیا اصولاً ماحق داریم انسانی را به خاطر آنچه که خودش هیچ گونه نقشی در ایجادش نداشته، در درازنای تاریخ با تعریف از عکس آن، به نحوی تحقیر نمائیم؟

همین طرز تفکر و ساختمانهای فیزیکی مشخصی را به مثابه ارزش قرار دادن است که امروز به مثابه مرضی برخ عظیمی از باشندگان کره زمین را در کشورهای غارتگر امپریالیستی، به وسواس دایمی مواجه ساخته برعهده ای از آنها زندگانی را از جهنم موهوم نیز جهنمی تر ساخته است و همین طرز تفکر بود که دیروز در اوج حاکمیت فاشیسم هیتلری، اصل اصلاح نژادها در ضمن نژاد آریائی را برتر از دیگر نژادها شمردن، میلیونها انسان را به خاک و خون کشانید، با انتباه از چنین روندی که شمردیم، این قلم به خود حق نداده ام تا مشکل فیزیکی ات را به رخت بکشم و اما این که امروز خودت در دوسه نوشته ای که برای ما فرستاده ای به شکلی از اشکال از آن یادآوری نموده ای و نشان می دهی که قادر شده ای آن ارزش های گدائی جوامع عقب مانده را به مبارزه بطلبی، برایت تیریک می گویم. این موضعگیری خودت نشان می دهد که در بین انسانها، نه داشتن دویای کدام افتخاریست که بتوان به آن بالید و نه هم داشتن یک پای کمبودی است که از تذکر آن خجالت کشید، مهم آن است که فردی چه دارای یک پای باشد و چه هم دویای، چقدر برای جامعه و محیطی که در آن زندگانی می نماید، مفید و سود مند است، مهم آن نیست که چه کسی قد رسا و چشم زیبا دارد، بلکه مهم آن است که با هر نوع قدی که دارد چه خدمتی برای همنوعانش انجام داده است. بر همین مبناء در اول نوشتن که طرز برخورد بدین مسأله از دید من یک مسأله فکری عقیدتی است، مسأله ای است که نشان می دهد دارنده آن در کجای تاریخ ایستاده است. از این بحث نباید چنان برداشتی صورت گیرد که گویا من با شاعران، نویسندگان و هنرمندانی که پدیده هائی را زیبا می نامند و به توصیف آن می پردازند کدام مخالفتی دارم و یا احياناً به خود اجازه می دهم تا حق آنها را در آزادی بیان زیر سؤال ببرم، بلکه بدون آن که افراد مطمئن نظر باشند، نقد از فرهنگ حاکمیت که ما همه در بطن آن زندگانی می نمائیم.

دومین نکته ای که به ارتباط بحث تان می خواهم بر آن انگشت گذارم، توصیه به حق تان در مورد احتیاط بیشتر در مورد انتخاب همکاران جدید و نشر مطالب آنها است، شما در زمینه می نویسید:

«من به خود حق نمی دهم تا به بزرگان و افراد متجربى که در پورتال جمع شده و سیاستهای نشراتی آن را تعیین نموده اند حرفی از مشوره به میان آورم، مگر این نکته را حق خود می دانم تا برای شان پیشنهاد نمایم که در مواجهه با چنان افرادی، لطفاً برداشتها و شناختههای ۴۰ سال و یا ۲۰ سال قبل شان را معیار شناخت افراد قرار ندهند. بلکه بکوشند تا افراد را در شرایط امروز، در شرایطی که ماشین برده ساز استعمار با قدرت غیرقابل باوری می خواهد افراد را استحاله نماید در نظر گرفته، نقش دالر را در تغییر شخصیت افراد آنهم یک شبه، نادیده بگیرند.»

از تذکر دوستانه و صمیمانه تان یک جهان ممنون، باور کنید ما هم می کوشیم به نوبه خود و بادر نظر داشت امکاناتی که همکاران قلمی، روابط شخصی و خانوادگی، گزارشگران پورتال و خوانندگان گرامی ما، برای ما مساعد می سازند، حد اکثر استفاده را نموده در مورد اشخاص ناشناس و نشر مطالب آنها، آب را نادیده موزه را از پای بیرون نکنیم، گذشته از تمام آنها محتوای مطلب ارسال شده خود می تواند نخستین محکی باشد جهت نشر یک نوشته و اما این که چه بسا ممکن است در پس نوشته های به ظاهر خوب شان، اهداف شومی را تعقیب نمایند، قبول چنین حکمی هیچ از امکان بعید نیست، مگر چنین امکانی نباید ما را وادارد تا:

به دامی که دشمن اشغالگر سر راه تمام نیروهای ملی و انقلابی گسترده و می خواهد هیچ مبنائی برای اعتماد متقابل بین احاد افراد جنبش باقی گذارد، نیفتیم. به تعبیر دیگر این نه تنها خواست بلکه در برخی از موارد تبلیغات گسترده دشمن است تا خود را چنان بزرگ بنمایاند که گویا هیچ کسی از حیطه نفوذش بیرون نمانده و نباید به کسی اعتماد کرد. آنها از این طریق می کوشند تا با ایجاد و دامن زدن به سوء تفاهات و بد بینی ها، از همسوئی و تکامل آن در وحدت نیروهای متعهد به جنبش انقلابی با قاطعیت جلو گیری نمایند.

دومین نکته حق دموکراتیکی است که تمام خوانندگان و همکاران قلمی ما از آن برخوردار اند.

در نظر داشت همین دو نکته ما را واردار می سازد، که گاهی، باوجود حدسیات چندی که در قسمت این فرد و یا آن فرد می توان زد و با وجودی که سوء نیت آنها از ارسال مطالب تا حدی آشکار است، مگر جهت انتخاب مطلب، حدس و گمان خود را بر حقوق دموکراتیک افراد رجحان ندهیم. وقتی یک نهادی به مانند پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" در یک سال بیش از ۵۴۰۰ مطلب جدید به نشر می رساند و ظرف همین یک سال ناگزیر بوده است با حدود ۱۰ هزار ایمیل سروکار داشته، یکی را جواب بگوید، آن دیگری را مسترد ساخته، سومی را جهت ویراستاری انتخاب نماید، نمی تواند از درگیری با این و آن و یا هم اشتباه به دور ماند، مگر باید دید که مبنای این درگیری ها و یا اشتباهات چه بوده است؟ یعنی آیا بی اعتنائی به موازین پورتال موجب بروز چنان وضعیتی شده است و یا این که ایستادگی روی اصول دموکراتیک، چنان وضعیتی را به مثابه تبعات خود بار آورده است؟

از آن جایی که برخورد نسبت به هریک از آنها از دیگری متمایز می باشد لذا نباید به خود حق داد تا برحسب حدس و گمان کس و یا کسانی را از حقوق حقه آنها محروم ساخت.

"نعیمی" عزیز!

در اینجا نمی خواهم چنان برداشتی صورت گیرد که گویا من می خواهم جواب انتقادات خود را خصمانه پاسخ گفته و تو را به این و یا آن و یا هم هفت کوه سیاه در بین به دشمنان خلق ما نسبت بدهم، مگر این نکته را ناگزیرم بیفزایم که در همه کس یک جاسوس بالقوه و یا بالفعل دیدن آنهم بدون سند و مدرک، اگر هیچ تأثیر بدی هم از خود باقی نگذارد، هیچ کسی نمی تواند منکر آن شود که نه تنها جلو رشد صد ها و هزاران نیروی بالقوه انقلابی را سد می نماید، بلکه

تجربید نیروی فعال و در لاک خود فرو رفتن آن، یگانه نتیجه محسوسی است که چنان روش و سیاستی می تواند بار بیاورد.

ما فکر می کنیم کسی که بخواهد مارخانه ای را نابود نماید، نخست از همه نباید خودش از گزیده شدن به وسیله مار هراسی داشته باشد، بلکه باید بکوشد با تمام قدرت و با در نظر داشت تمام وسایل حفاظتی به کارش آغاز نماید، و از آن گذشته آمادگی این را هم داشته باشد که در صورت گزیده شدن به وسیله مار "پاد زهر" آن را نیز در اختیار داشته باشد، در آن صورت هرگاه به وسیله ماری گزیده می شود، ضمن نجات خود با پاد زهر، محل مار را نیز شناسائی نموده، چنان سرش را بکوبد که ذراتش را مورچه ها جمع نتواند، در واقع این همان روشی است که ما در قبالت نشر مقالات نویسندگان خویش انتخاب نموده و بدان عمل نیز می نمایم. این را هم مطمئن باشید در صورتی که تاریخ نشان بدهد که در پی این و یا آن موضعگیری فلان و یا بهمان همکار، توطئه و یا برنامه ضد انقلابی و شومی وجود داشته است، با وی چنان برخوردی صورت خواهد گرفت که از تولد سیاسی اش پشیمان شده به بار آورده اش صد لعنت بفرستد.

و اما به ارتباط این حکمتان:

«به همین سان استاد عزیزم شخص آقای "موسوی" نیز تا جایی که عقل قاصر من قد می دهد، در اندازه نگذاشتن فکر می کنم پای شان می لنگد. بدان معنا که با شناختی که از ایشان وجود دارد و خودشان هم در پاسخ های شان به آن اشاره نموده اند، در حالی که مسأله تسلیم طلبی در ساما، هیچ نوع ارتباطی با ایشان نداشته است، چرا باید تمام نام نیک و شهرت مبارزاتی شان را در دفاع از تسلیم طلبان و آنهایی که خون مردم را به گردن دارند، ..»

"نعیمی" عزیز!

راستش را بخواهید وقتی این حکم شما را از نظر گذشتاندم ضمن آن که از صمیم قلب سپاسگزار شدم که سرانجام تنی از افراد جامعه ام، بی هراس از برجسپ زنی، تهمت زنی و افتراء های عناصر معلوم الحال انجو باز و نوکران زرخرید استعمار، به مثابه فردی که از این قلم شناخت داشته و گویا اکنون هم از طریق نوشته هایم دارد، پا پیش نموده من را از آن ننگ مبرا می داند، من را به این فکر نیز فرو برد تا نوشته هایم را دوباره خوانی نمایم تا اگر احیاناً در کدام جایی از "تسلیم طلبی و یا فرد تسلیم طلب" به دفاع برخاسته باشم، ضمن اصلاح و پس گرفتن مطلب به شدت از خود انتقاد نیز نمایم، مگر با تأسف هر چند کوشیدم چنان مورد و یا مواردی را نیافتم، لذا صمیمانه انتظار دارم تا اگر خودت و یا کدام خواننده دیگری بر من منت گذاشته همان مورد و یا موارد را تذکر دهند، بسا جای مسرت خواهد بود.

از آنجائی که شما ننوشته اید که گویا من از پدیده "تسلیم طلبی" دفاع نموده ام، لذا بحث در آن مورد را می گذارم به زمانی که چنان ادعائی صورت بگیرد و اما این که دفاع از افراد "تسلیم طلب" در اینجا توجه تان را به نکات آتی جلب می نمایم:

من در تمام نوشته از چند تن که نامشان در قضیه "تسلیم طلبی" مطرح شده است، نام برده ام: زنده یاد سخی، زنده یاد نعیم ازهر، سنگین، سرباز، پیکار، سردار، انجنیر زکریا و شاکر. این افراد کسانی هستند که در جریان کنفرانس سرتاسری سازمان منعقدۀ عقرب ۱۳۶۳، برای یک هفته از افراد حاضر در جلسه تحقیق صورت گرفته در مورد آنها و قضیه بحث صورت گرفته است. در همان جلسه مسوده قطعنامه به ارتباط قضیه تسلیم طلبی که به وسیله "حسین جاسوس" نگاشته شده بود از طرف تمام اعضای کنفرانس به استثنای "شاکر" که علیه آن موضع اتخاذ نموده ایجاد رابطه با دولت را درست و برای سازمان در زمانش اصولی ترین سیاست تشخیص می داد، مورد قبول قرار گرفته، برخورد نسبت به افراد مشخص گردید.

به ارتباط زنده یاد «نعیم ازهر» ضمن آن که بر اشتباهات وی انگشت گذاشته شده و نقش وی در بروز چنان پدیده ای به دقت مورد مطالعه قرار گرفت، از این که نامبرده در داخل زندان و آنجائی که نتایج اشتباهات خویش را درک نمود، با

دفاع از سازمان و ادامه مبارزه علیه روس اشغالگر و امتناع از غلتیدن به ننگ افرادی از قماش "حکیم توانا" و امثال وی در پروتوکول نویسی با دولت، از همان یگانه امکانی که جهت شستن اشتباهاتش برایش باقی مانده بود، یعنی ایثار خونس، دریغ نورزید، به تأسی از روش سازمان به خود حق می‌دهم تا نامبرده را زنده یاد بنامم.

اهمیت این نکته زمانی می‌تواند به خوبی درک گردد که امروز به صورت عمده کسانی می‌خواهند بر وی و نام مبارزاتی اش انگشت انتقاد بگذارند که در همان زمان خود پروتوکول همکاری با دولت را امضاء نموده به یمن همان امضاء دوام حیات نکبتبارشان را تضمین نموده اند.

به ارتباط زنده یاد "سخی" باید نوشت، در جریان کنفرانس و بعد از آن که احکام در مورد عناصری که دخیل در آن قضیه بودند صادر شد، سخی و پیکار دو نفری بودند، که تمام اشتباهات شان را پذیرفته، با ذکر جمله "گردن ما و ریسمان سازمان" تطبیق هر نوع حکمی را در مورد خود از قبل مورد پذیرش قرار دادند، حتا تصفیه جسدی شان. سازمان با در نظر داشت همان آمادگی نه تنها وی را از تمام مقامات سازمانی "عضو دفتر سیاسی و مسئول نظامی سازمان" محروم ساخت بلکه پروسه تجدید تربیت خاصی را برای وی منظور نموده به وی امکان آن را مساعد گردانید تا در جریان پراتیک ضمن تجدید تربیت، اشتباهات خود را مرفوع نماید. نامبرده هم در جریان همین پروسه که سالها به طول انجامید، در جریان یک وظیفه ای که از طرف سازمان انجام می‌داد، کشته شد.

نباید فراموش نمود که نه تنها من خود یک کمونیست هستم و به روز قیامت و گذشتن از پل صراط و چندی سوختن در آتش جهنم جهت پاک شدن و جریاناتی که در باره اش گفته می‌شود، اعتقاد ندارم؛ بلکه ما به ارتباط یک عنصر کمونیست که در یک سازمان کمونیستی عضویت دارد صحبت می‌نمائیم، نه به ارتباط یک مسلمان و یا یک دیندار دیگر که عضویت یک نهاد مذهبی را داشته است.

تا جایی که من می‌دانم در جریان تمام انقلابات اشتباهاتی صورت گرفته و هیچ تضمینی هم وجود ندارد که در آینده انقلابیون دچار اشتباه نمی‌شوند، در نتیجه باقی می‌ماند چگونگی برخورد نسبت به افراد خطا کار. خلاف نهاد های مذهبی که افراد شان بر مبنای توبه، صدقات و در نهایت طواف به دور خانه کعبه، خود را چون طفلی معصوم می‌پندارند و احیاناً اگر چیزی هم مانده باشد، آن را به آخرت می‌گذارند، کمونیستها به غیر از بررسی دقیق، انتقاد و انتقاد از خود، مجازات های آئین نامه ئی و اشتراک آنها در پراتیک جهت تجدید تربیت شان، راه دیگری را نمی‌شناسند، باز هم تاجایی که من می‌دانم این همان کاریست که در انقلاب اکتوبر قسماً و در جریان انقلاب چین به دفعات صورت گرفته است.

به خصوص در انقلاب چین بارها اتفاق افتاده که افراد خطا کار تنزیل مقام حزبی و بعد ها دولتی یافته، مگر هیچ گاهی امکان تجدید تربیت از آنها گرفته نشده است، سازمان هم در همان زمان با همان روش به زنده یاد "سخی" و پیکار این چانس را داد تا در عمل از خود انتقاد نمایند. به همین اساس من به خود حق می‌دهم از "سخی" زیر نام "زنده یاد سخی" یاد نمایم. نسبت به بقیه افراد که شامل این پروسه نبوده اند، هرگاه از دفاع مستقیم گذشته به صورت اشاره و یا هم تلویحی من دفاع کرده باشم، به علاوه خودت تمام خوانندگان می‌توانند آن موارد را تذکر دهند، تا یا روشنی کافی در مورد بیندازم و یا هم اگر اشتباهی صورت گرفته باشد از خود انتقاد نموده متن را تصحیح نمایم.

من در تمام آن سلسله فقط از آنهایی به دفاع برخاسته ام که یا خود در قضیه حضور و نقشی نداشتند بلکه چند شاید میهن فروش از قماش حسین جاسوس و صادق دنی می‌خواهند بر شخصیت آنها برچسپ های ناروا بزنند و یا هم با ایثار خون شان در محراب آزادی و آزادگی، دیگر در بین ما نیستند تا خود به دفاع از عملکرد شان قلم بزنند. نمونه ها زنده یاد رهبر، زنده یاد ازهر و زنده یاد سخی. این کار را نه تنها به اساس برداشتهایی که از مارکسیزم لنینیزم اندیشه مائو تسه دون دارم به خود حق می‌دهم بلکه به مثابه فردی که در فرهنگ مردم خود بزرگ شده وظیفه و دین خود می‌دانم

تا به حمایت از کسانی که با ایثار خون شان صداقت شان را به امر دفاع از مردم و آزادی کشور به اثبات رسانیده، برخاسته و از هیچ نوع اتهامی نهراسم.

آنهايي که می خواهند با خوش و بش و بی غرض نمائی در مقابل فحاشان به خاطر جلو گیری از بردن نام شان سر تسلیم در مقابل آنها فرود آورده و به زعم خودشان می خواهند سیاست نمایند، ضمن آن که من چنان سیاستی را ارزانی خودشان می نمایم، باید بدانند که در مجموع نه از دید اعتقادی و نه هم بر مبنای مناسبات فرهنگی جامعه، نمی توانند انسانهای قابل اعتماد شناخته شوند و چه بسا آن عمل آنها در ذهن خوانندگان، شکی را نسبت به آنها و سوابق شان به وجود بیاورد که تمام تلاش شان را جهت بزرگنمائی به صفر ضرب بزنند.

نکته دیگری که در این مناسبت نباید از دیده فرو گذاشت، سیاستی است که عناصر خاین و جواسیس در قبال افراد و اشخاص پیش گرفته و مردم عادی را به سکوت و اداری ساخته اند. چه آنها در عین حالی که به "رهبر" که تجربه نشان داد، از طیف گسترده "وارث سیاسی" شجاعتی برخوردار نیست تا به دهان جواسیس و انقیاد طلبان انجو باز زده به کسی اجازه ندهند، گستاخانه و ردیالانه بر وی حمله نمایند و یا هم "ازهر و سخی" را می خواهند بار بار در چار میخ بکشند، هیچگاهی نشده است که نامی از شاکر، نامی سردار، نامی از زکریا و یا هم متبایقی کسانی که زنده اند و می توانند از خود دفاع نمایند به میان آورند. آنها با اتخاذ چنین سیاستی آن عده از افراد تسلیم طلب را که در جریان عمل هیچ دست کمی از سخی و پیکار و یا هم نعیم ازهر نداشتند، آگاهانه مورد تهاجم قرار نمی دهند تا آنها را به مثابه افراد خیر اندیش و آنانی که نمی خواهند قضیه تا آنجائی حاد شود که سرانجام به اتمام برسد در بین جنبش حفظ نموده، شمشیر داموکلس سکوت در قبال آنها را به ضرر مجموع جنبش به کار ببرند.

در همین جا من به مثابه یکی از متصدیان پورتال وعده می دهم، هر کسی که خواسته باشد با ذکر نام اصلی اش، یکی از آن تسلیم طلبان زیر شمشیر داموکلس را معرفی نماید، هیچ ممانعتی در نشر آن به وجود نخواهد آمد. اینکار را بدان علت انجام نخواهیم داد که گویا با این و یا آن فرد خرده حساب هائی داریم و می خواهیم آن را تصفیه نمائیم، بلکه علت انتخاب چنین روشی، برداشتن شمشیر داموکلس از گردن آنها، و خاتمه دادن به برخورد های توطئه گرانه و جیونانه آنها می باشد.

«نعیمی» عزیز!

از این که بحث در مورد سایر مطالب طرح شده از جانب خود را نمی توانم پی گیرم، باز هم پوزش می خواهم، امید است زمانی برسد تا آنها را نیز از نزدیک باز نمایم. باز هم از توجه و تذکرت یک جهان ممنون و امید این توضیحات برای پاسخ بسنده بوده باشد.